

بازیابی عنصر مکان در بوف کور صادق هدایت بر پایه جغرافیای تاریخی ری و تهران

کاووس حسن‌لی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز

سیامک نادری*

باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز

چکیده

در بخش‌هایی از رمان *بوف کور* صادق هدایت، آشکارا به برخی مکان‌ها اشاره شده؛ اما واقعیت‌های مکانی آن‌گونه با تمهیدات داستانی درآمیخته و نگارش تأویل‌پذیرانه‌ای پدید آورده که ماهیت مکان واقعی رویدادها را در هاله‌ای از ابهام پیچیده است و بسیاری را بر آن داشته تا گمان کنند «رمان *بوف کور* فاقد زمان و مکان است»؛ در حالی که بخش گسترده‌ای از فضاهای شبه‌خیالی *بوف کور* را می‌توان با تکیه بر جغرافیای تاریخی «ری و تهران» بازیافت که گستره تاریخی عهد باستان، سده‌های میانه و دوره صفوی تا قاجار را دربرمی‌گیرد. در این مقاله، با تکیه بر نشانه‌های درون‌متنی اثر و انطباق آن‌ها با جزئیات جغرافیای تاریخی «ری و تهران» نقشه مسیر راوی در مکانی واقعی و عینی بازشناسی شده است. براساس یافته‌های این پژوهش، اجزای مکان در *بوف کور* را می‌توان در سه مؤلفه مبدأ، مقصد و مسیر حرکت قهرمان به سوی گورستان و قلعه بیرون شهر بازیابی کرد که با بازنمایی عناصری تازه در پی ابهام‌زدایی از عنصر مکان در *بوف کور* صادق هدایت است.

واژه‌های کلیدی: *بوف کور*، ری، صادق هدایت، مکان داستانی.

فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی، س. ۱۰، ش. ۳۷، بهار ۱۳۹۶ (صص ۱۸۵-۱۶۳)

* نویسنده مسئول: siamakn@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۳

۱. درآمد

بیش از هشت دهه از آفرینش **بوف کور** می‌گذرد و هنوز مکان وقایع آن در هاله‌ای از ابهام است. شیوه نگارش تأویل‌پذیرانه این اثر به‌گونه‌ای است که زمان و مکان رویدادها را در هاله‌ای از ابهام پیچیده است؛ تا جایی که برخی بدون در نظر گرفتن اصول سه‌گانه داستان یعنی زمان، مکان و شخصیت، گمان کرده‌اند که «نمی‌توان برای **بوف کور** زمان و مکان معینی شناخت» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۶۹). اگر این سخن بدان معنا باشد که ظرفیت تأویل‌پذیری رمان به‌گونه‌ای است که می‌تواند زمان و مکان «محدود و معین» را بشکند و به‌صورتی «همه‌زمانی» و «همه‌مکانی» تصور شود، پنداری درست است؛ اما اگر بدان معنا باشد که **بوف کور** «فاقد زمان و مکان است»، گمانی به‌کلی خدشه‌پذیر است؛ همان‌گونه که غیائی گفته است: «در **بوف کور**، زمان و مکان قصه با دقت و وسواس حرفه‌ای تعیین شده است» (۱۳۷۷: ۲۴).

بازپردازی پیچیده مکان در **بوف کور** همواره چالش‌برانگیز بوده است و فقط برخی پژوهشگران به‌گونه‌ای پراکنده، به برخی زوایای آن پی برده‌اند؛ از جمله سیروس شمیسا در **داستان یک روح** (۱۳۷۶: ۱۳۴-۱۳۸)، محمدتقی غیائی در **تأویل بوف کور** (۱۳۷۷: ۱۲۹-۱۳۱) و حبیب احمدزاده در **گفت‌وگو با سایه** (۱۳۹۵: ۹۹-۱۰۳) که هرکدام به گوشه‌ای از جغرافیای تاریخی ری و تهران در **بوف کور** اشاره کرده‌اند. اما نگارندگان این مقاله، در دو مقاله «مناسک تدفین و آیین‌های گورستانی در آثار داستانی صادق هدایت» (۱۳۹۱: ۱۹ و ۲۲) و «شهر کهن ری در **بوف کور**» (۱۳۹۲: ۱۵۳ و ۱۶۰-۱۶۳) کوشیده‌اند به‌گونه‌ای جزئی‌نگرانه‌تر، پیوندهای عینی میان مکان‌های تاریخی شهر ری و مکان داستانی **بوف کور** را بازایند تا نشان دهند که هدایت در بازسازی داستانی مکان **بوف کور** و رویدادهای آن تا چه اندازه به جزئیات مکانی توجه کرده و آن را بر مبنای چه اطلاعات عمیق «جغرافیایی و تاریخی» سامان داده است.

درعین حال، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که مکان رخدادهای **بوف کور** مکانی کاملاً خیالی و دست‌نیافتنی است، چنان‌که برخی پژوهشگران پنداشته‌اند؟! یا همچون برخی دیگر از داستان‌های هدایت همچون **دش‌آکل**، **بن‌بست**، **تخت ابونصر**، **تاریک‌خانه**،

علویه خانم، حاجی آقا، سه قطره خون، گرداب و جنگال مکانی واقعی است که با تمهیدات داستانی درآمیخته؟

سیروس شمیسا که به ظرایف مکانی بوف کور تاحدودی پی برده، می گوید: باآنکه بوف کور داستان است و خواننده از قبل می داند که حوادث آن خیالی است، اما به حدی، حقیقت‌نمایی در آن قوی است که هنگامی که من در خرابه‌های ری باستانی در جست‌وجوی محل‌های فرضی حوادث بوف کور بودم، مکرراً راوی داستان را با چمدان و همراه با پیرمرد نعل‌کش در افق‌های دور می دیدم و گاهی به خود می لرزیدم [...] واقعیت‌نمایی بوف کور مخصوصاً هنگامی تشدید می شود که کتاب «ری باستان» را نیز به دقت خوانده باشیم (۱۳۷۶: ۱۳۸).

هدایت در داستان‌هایی همچون *مرده خورها*، *مردی که نفسش را گشت*، *حاجی آقا*، *سه قطره خون*، *گرداب*، *جنگال* و *پروین دختر ساسان* به فضاهای واقعی تهران و ری از نگاهی روایت‌گون پرداخته و در رساله‌هایی مانند *شهرستان‌های ایران* و *نیرنگستان* از نگاهی مستند به «راگای باستانی»، «چشمه علی»، «بی‌بی شهربانو» و «رود سورن» توجه کرده است. این اشاره‌های «اقلیمی - تاریخی» دستاویزی است برای راهیابی به لایه‌های درونی اثر که تحت تأثیر فضای داستانی و تخیل‌پذیر بوف کور همچنان از نظرها پنهان مانده است.

۲. توپوگرافی مناطق باستانی ری و تهران در بوف کور

بررسی نقشه شهری که در بوف کور مکان حوادث واقع شده و بازیابی همانندی‌های آن با شهر قدیم ری و تهران، گام دیگری است برای دریافت این واقعیت که هدایت با آگاهی و مطالعه در جغرافیای تاریخی این شهرها، رمان خود را سامان داده است. شمیسا معتقد است اشاره‌های هدایت با جغرافیای تاریخی ری باستان منطبق است. ایشان حدس می‌زنند که او دست‌کم مقاله بهرامی، رئیس وقت اداره باستان‌شناسی، را درباره ری باستان که در *طوفان هفتگی* سال ۱۳۰۷ خورشیدی چاپ شده بود، خوانده بوده و زمانی که این کتاب را می‌نوشته، اشمید با هیئت آمریکایی (سال ۱۹۳۵م) مشغول حفاری در ری باستان بوده که گزارش این حفاری‌ها به اطلاع مردم می‌رسیده است.

ایشان در ادامه می‌گویند برای آگاهی از اوضاع ری باستان به کتاب ارزشمند *ری باستان* رجوع کرده و مطالبی که آورده‌اند، همه مستند به آن کتاب است. «وقتی که این کتاب را می‌خوانیم، می‌توانیم به‌خوبی مکان حوادث داستان *یوف کور* را در ذهن مجسم کنیم» (همان، ۱۳۴). اینک، بخش گسترده‌ای از فضاهای شبه‌خیالی *یوف کور* را می‌توان با کنار هم قرار دادن تکه‌های این پازل یافت. در ادامه، نمودهایی از این همانندی‌ها را می‌بینیم.

۱-۲. خانه و محل زندگی شخصیت اصلی داستان

قهرمان در نیمه نخست داستان، درباره منزلش می‌گوید:

از حسن اتفاق خانه‌ام بیرون شهر، در یک محل ساکت و آرام دور از آشوب و جنجال زندگی مردم واقع شده - اطراف آن کاملاً مجزا و دورش خرابه است. فقط از آن طرف خندق خانه‌های گلی توسری خورده پیداست و شهر شروع می‌شود. نمی‌دانم این خانه را کدام مجنون یا کج‌سلیقه در عهد دقیانوس ساخته، چشمم را که می‌بندم نه فقط همه سوراخ‌سنه‌هایش پیش چشمم مجسم می‌شود، بلکه فشار آن‌ها را روی دوش خودم حس می‌کنم. خانه‌ای که فقط روی قلمدان‌های قدیم ممکن است نقاشی کرده باشند (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۱۱).

به نظر می‌رسد بازگشت قهرمان در نیمه دوم داستان نیز به همین خانه باشد؛ اما با

اختلافات تاریخی، آنجا که می‌گوید:

متدرجاً حالات و وقایع گذشته و یادگارهای پاک‌شده، فراموش‌شده زمان بچگی خودم را می‌دیدم نه تنها می‌دیدم بلکه در این گیرودارها شرکت داشتم و آن‌ها را حس می‌کردم [...] در دنیای جدیدی که بیدار شده بودم محیط و وضع آنجا کاملاً به من آشنا و نزدیک بود، به طوری که بیش از زندگی و محیط سابق خودم به آن انس داشتم - مثل اینکه انعکاس زندگی حقیقی من بود - یک دنیای دیگر ولی به قدری به من نزدیک و مربوط بود که به‌نظرم می‌آمد در محیط اصلی خودم برگشته‌ام - در یک دنیای قدیمی اما در عین حال نزدیک‌تر و طبیعی‌تر متولد شده بودم (همان، ۳۴-۳۵).

پیش از این نیز برخی پژوهشگران گفته‌اند که رخداد‌های این داستان در چند برهه اتفاق می‌افتد و چه بسا هریک روایتگر بخشی از تاریخ این شهر باستانی باشد. بخشی که ناظر به تهران دوره قاجاری است، در نیمه اول داستان، و قسمتی که به ری سده‌های میانه اسلامی (قرن سوم تا هفتم هجری) توجه دارد، در نیمه دوم داستان قابل بازیابی است (ر.ک: غیائی، ۱۳۷۷: ۱۷۳؛ همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷۴؛ بهارلونیان و اسماعیلی، ۱۳۷۹: ۲۵۹؛ حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۲: ۱۴۹-۱۷۰؛ حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۱ الف: ۴۹-۵۰).

در نیمه اول، خانه در محلی ساکت و آرام، و دور از آشوب و جنجال زندگی مردم واقع شده؛ درحالی که در نیمه دوم در محیطی شلوغ و پرازدحام قرار گرفته که در محاصره کاسب‌کارها، رهگذران، قصاب، خنزریزری و رجاله‌هایی است که قیافه‌های طماع و حریص دارند (ر.ک: هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۵۲ و ۶۷). در نیمه نخست، از قدمت خانه و خرابه‌های اطراف آن گفته می‌شود؛ درحالی که در نیمه دوم از «عروس دنیا» و اتاقی که بر روی خرابه‌های هزاران خانه قدیمی ساخته شده است، سخن می‌رود (ر.ک: همان، ۳۸-۳۹). همین تفاوت‌ها آشکار می‌کند که این خانه در دو یا چند فصل تاریخی روایت شده که به مکانی خاص توجه می‌کند؛ بنابراین، باید از نوعی «هم‌مکانی» سخن گفت که چند دوره تاریخی را به هم می‌پیوندد.

برپایه برخی گزارش‌های تاریخی، ری اسلامی، پس از ویرانی ری باستان به‌دست اعراب، در جنوب آن ساخته شد؛ در نتیجه، ری باستان که در شمار ربض بود، مدتی به‌دست فراموشی سپرده شد؛ اما با قوت گرفتن تجارت در سده‌های میانه، زندگی به حاشیه شهرها کشیده شد و این نقطه از ری که در شمار ربض بود، جانی تازه گرفت و ابتدا توسط نصرین عبدالعزیز، والی ری، و سپس به دستور فخرالدوله دیلمی بازسازی شد. در چنین اوضاعی، ری اسلامی (ری زیرین) که در حکم شارسن و کهندژ بود، رو به ویرانی نهاد و با کوچ مردم به ربض، ساخت‌وساز بر روی ویرانه‌های ری باستان (ری برین) آغاز شد و این نقطه - که نبض تجاری شهرهای جدید اسلامی بود - به مکانی شلوغ و پرفت‌وآمد تبدیل شد و تجارت و جنب‌وجوش مردمان در آن تمرکز یافت (ر.ک: اشرف، ۱۳۵۳: ۲۰-۲۲؛ کریمان، ۱۳۴۵: ۱ / ۱۵۲-۱۵۶، ۱۷۰-۱۸۳، ۲۱۴، ۲۹۸ و ۳۵۱؛ قدیانی، ۱۳۷۹: ۸۹).

این نقطه که تمام این دوران پر آشوب را از سر گذرانیده و تا به امروز همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، شمال غربی ری و جنوب تهران است که تمام حوادث این رمان مجادله‌برانگیز در آن رخ می‌دهد. شمیسا نیز معتقد است: «اشاره‌های صادق هدایت همه با جغرافیای ری باستان منطبق است [...] البته، راوی داستان بوف کور در ری باستانی زندگی نمی‌کند. او در خرابه‌های این شهر می‌زید [...] و تمام جاهای آن را می‌شناسد» (۱۳۷۶: ۱۳۴-۱۳۵).

هدایت در جایی به مصطفی فرزانه گفته است: «خانه رمان بوف کور همان خانه پدری اوست که در پشت خندق‌های تهران واقع بوده» (فرزانه، ۱۳۷۶: ۳۱۱). البته، مقصود از خانه پدری به روشنی نمودار نیست. اما خانه جلد اعلائی او، رضاقلی خان هدایت، با اندک اختلافی در محله «چاله میدان» در همان محدوده خاص از تهران و ری بوده که در کانون توجه این پژوهش است (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ۲/۸۲۳).

حضور پیرمرد خنزرپنزی که یادآور خنزرپنزی‌های بازار سیداسماعیل است و نشانه‌های گورستان، در نزدیکی اتاق راوی که قبرستان «سر قبر آقا» را به یاد می‌آورد، به این تأویل منجر می‌شود که احتمالاً باید خانه قهرمان داستان در جنوب تهران و شمال غربی ری باشد. البته، اشارات او به دکان قصابی نیز بی‌اختیار بقعه جوانمردقصاب را به یاد می‌آورد که این بقعه نیز در شمال غربی ری، در فاصله یک کیلومتری، در سوی مغرب جاده تهران به شهر ری، اندکی در شمال خط آهن فرعی کارخانه‌های گلیسیرین و سیمان قرار دارد (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵، ۱/ ۲۵-۲۷، ۱۹۲-۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۴۱، ۲۷۲-۲۸۳ و ۴۲۷).

۲-۲. مسیر حرکت به گورستان و قلعه باستانی بیرون شهر در بوف کور

۲-۱-۲. باروی ری نقطه اتصال بقعه جوانمردقصاب، چشمه علی، بی‌بی‌شهربانو و دژ رشکان

حدود ری که محوطه ری باستان را دربرمی‌گرفته، به سه نقطه ختم می‌شده است: حد شهر از اراضی منصورآباد و جوانمردقصاب شروع می‌شده [...] به سمت شمال غرب، از شرق مرقد حضرت عبدالعظیم (ع) می‌گذشته [...] از جنوب

امامزاده عبدالله به سوی شمال غرب ممتد می‌شده و به اراضی جوانمردقصاب اتصال [دوباره] می‌یافته است [...] این نقشه [...] مثلثی را نشان می‌دهد که نوک آن بر روی بلندی‌های شمالی ری، واقع در کوه معروف به سرسره قرار دارد و در میان آن، دژ رشکان یا قلعه [باستانی] ری [...] واقع است [...] آثار موجود و باقی‌مانده این بارو، در شمال، روی بلندی‌های چشمه‌علی و در شرق از دامنه جنوبی کوه سرسره شروع شده و در کنار نهر ری، حدود ۴۲۰ متری جنوب غربی منتهی‌الیه غربی کوه «بی‌بی‌شهربانو» به پایان می‌رسد (قدیانی، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۹).

در نقشه زیر گذشته همین منطقه از شهر ری با شاخص قرمز رنگ نمودار شده است که امتداد مسیر از بقعه جوانمردقصاب تا کوه بی‌بی‌شهربانو و دژ رشکان را نشان می‌دهد.



۲-۲-۲. جاده درخت‌کاری شده تهران - شاه‌عبدالعظیم، گورهای هندسی و مسیر منتهی به کوهستان بزرگ ری (بی‌بی‌شهربانو)

بخش دیگری از همین مسیر را جاده درخت‌کاری شده «تهران - شاه‌عبدالعظیم»، گورهای هندسی و مسیر منتهی به کوهستان بزرگ ری (بی‌بی‌شهربانو) تشکیل می‌دهد.

قهرمان داستان هنگامی که تصمیم می‌گیرد جسد اثیری را به بیرون شهر ببرد، با پیرمردی قوزی مواجه می‌شود که کالسکه‌ای نعش‌کش را از پیش مهیا کرده و در فاصله‌ای اندک از خانه او ایستاده است. او به قهرمان کمک می‌کند تا جسد اثیری را به گورستان خارج شهر انتقال دهد و می‌گوید:

- اگه حمال می‌خواستی من خودم حاضرم هان - یه کالسکه نعش‌کش هم دارم - من هر روز مرده‌ها رو می‌برم شاه‌عبدالعظیم خاک می‌سپرم ها، من تابوت هم می‌سازم، به اندازه هرکسی تابوت دارم، به طوری که مو نمی‌زنه، من خودم حاضرم، همین الان! (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۵).

سپس به همراه هم به سوی گورستان حرکت می‌کنند. همین‌جاست که قهرمان داستان با صحنه‌های شگرفی روبه‌رو می‌شود که برخی منتقدان به اتفاق، آن‌ها را همچون صحنه‌هایی سوررئالیستی، اکسپرسیونیستی و سینمایی انگاشته‌اند (ر.ک: غیائی، ۱۳۷۷: ۱۲۹؛ میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۱۱۲؛ فرزانه، ۱۳۷۶: ۳۰۶)؛ درحالی که این صحنه‌ها با همه غرابت، وجود دارند (ر.ک: غیائی، ۱۳۷۷: ۱۲۹)؛ اما به دلیل درنگ ناکافی در اسناد «جغرافیای تاریخی ری»، تاکنون از نظرها پنهان مانده‌اند.

راوی جاده‌ای را که از آنجا به سوی شاه‌عبدالعظیم در حرکت است، چنین وصف می‌کند:

مه غلیظ اطراف جاده را گرفته بود. کالسکه با سرعت و راحتی مخصوصی از کوه و دشت و رودخانه می‌گذشت، اطراف من یک چشم‌انداز جدید و بی‌مانندی پیدا بود که نه در خواب و نه در بیداری دیده بودم؛ کوه‌های بریده‌بریده، درخت‌های عجیب و غریب توسری‌خورده نفرین‌زده از دو جانب جاده پیدا که از لابه‌لای آن خانه‌های خاکستری‌رنگ به اشکال سه‌گوشه، مکعب و منشور با پنجره‌های کوتاه و تاریک بدون شیشه دیده می‌شد - این پنجره‌ها به چشم‌های گیج کسی که تب‌هذیانی داشته باشد شبیه بود. نمی‌دانم دیوارها با خودشان چه داشتند که سرما و برودت را تا قلب انسان انتقال می‌دادند. مثل این بود که هرگز یک موجود زنده نمی‌توانست در این خانه‌ها مسکن داشته باشد، شاید برای سایه‌های موجودات اثیری این خانه‌ها درست شده بود.

گویا کالسکه‌چی مرا از جاده مخصوصی و یا از بیراهه می‌برد، بعضی جاها فقط تنه‌های بریده و درخت‌های کج و کوله دور جاده را گرفته بودند و پشت آن‌ها خانه‌های پست و بلند، به شکل‌های هندسی، مخروطی، مخروط ناقص با پنجره‌های باریک و کج دیده می‌شد که گل‌های نیلوفر کبود از لای آن‌ها درآمده بود و از در و دیوار بالا می‌رفت. این منظره یک‌مرتبه پشت مه غلیظ ناپدید شد - ابرهای سنگین باردار قلّه کوه‌ها را در میان گرفته می‌فشرده و نم‌باران مانند گردوغبار ویلان و بی‌تکلیف در هوا پراکنده شده بود. بعد از آنکه مدت‌ها رفتیم نزدیک یک کوه بلند بی‌آب‌وعلف کالسکه‌نعل‌کش ننگه داشت من چمدان را از روی سینه‌ام لغزاندیم و بلند شدم. پشت کوه یک محوطه خلوت، آرام و باصفا بود، یک جایی که هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم ولی به‌نظرم آشنا آمد مثل اینکه خارج از تصور من نبود - روی زمین از بته‌های نیلوفر کبود بی‌بو پوشیده شده بود، به‌نظر می‌آمد که تاکنون کسی پایش را در این محل نگذاشته بود - من چمدان را روی زمین گذاشتم، پیرمرد کالسکه‌چی رویش را برگردانید و گفت: - اینجا نزدیک شاه‌عبدالعظیمه، جایی بهتر از این برات پیدا نمی‌شه، پرنده پر نمی‌زنه هان! (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۶-۲۷).

چنان‌که گفته شد، بخش اول داستان دوره قاجار را روایت می‌کند و درخت‌های کنار جاده حاصل چند سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگ است که با الگوبرداری از جاده‌های اروپا، جاده‌های منتهی به خارج شهر مخصوصاً جاده تهران - شاه‌عبدالعظیم را کالسکه‌رو و مشجر کرده بود (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ۲ / ۸۰۱-۸۰۲ و ۱۳۳۶). البته، به‌طور ناخودآگاه این مسیر، شاهراه باستانی سره و بازار بزرگ ساربانان را نیز به‌یاد می‌آورد که در همین نقطه از ری بوده و در منابع جغرافیایی سده‌های میانه به آن اشاره شده است. (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵: ۱ / ۲۲۲ و ۲۳۱).

اما خانه‌های هندسی «مکعب، مخروط، نیم‌مخروط و منشور» که دیوارهای آن سرما را تا قلب انسان انتقال می‌دهد و هرگز یک موجود زنده نمی‌تواند در آن‌ها مسکن داشته باشد، استودان‌های مکعبی زردشتیان صدر اسلام، واقع در پشت کارخانه سیمان، در کوهستان شمالی ری (بی‌بی‌شهربانو) و قبور منشور، مخروط، نیم‌مخروط و استوانه‌ای شاهان سلجوقی و آل‌بویه را تداعی می‌کند که بر روی تپه‌های بریده‌بریده

مسیر منتهی به همین کوهستان قرار داشته است (ر.ک: حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۱: ۱۹ و ۲۲؛ شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۳۷).

از ابن‌بابویه واقع در مسیر جاده تهران - شاه‌عبدالعظیم می‌توان این گورها را مشاهده کرد. نخستین آن گور طغرل‌بیک سلجوقی است که در مقابل بقعه ابن‌بابویه قرار دارد و بعد از آنکه مسیر به سمت کوهستان بزرگ شمالی ری (بی‌بی‌شهربانو) تغییر می‌یابد، می‌توان استودان‌های مکعبی زردشتیان و گورهای استوانه‌ای، مخروط و نیم‌مخروط دیلمیان در ارتفاعات، کوه‌پایه‌ها و دامنه‌های همین کوهستان و تپه‌های اطراف را مشاهده کرد (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۳۶۶-۱۳۶۷؛ قدیانی، ۱۳۷۹: ۱۳۶ و ۱۴۵-۱۶۰؛ کریمان، ۱۳۵۰: ۱۵۶-۱۵۸ و ۱۷۰-۱۷۷؛ کریمان، ۱۳۴۵: ۱/ ۳۷۳-۳۷۵ و ۴۲۴؛ شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۶ و ۲۰۰).

برج طغرل که یکی از همین مقابر است، بنای آجری عظیمی است به‌بلندای بیست متر با بدنه‌ای ترک‌ترک (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۳۶۶) که خاطره برج معروف ورامین در داستان «سگ ولگرد» را تداعی می‌کند: «تنها بنایی که جلب‌نظر می‌کرد برج معروف ورامین بود که نصف تنه استوانه‌ای ترک‌ترک آن با سر مخروطی پیدا بود» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۹). نظر صریح محمدتقی غیائی درباره این برج در *تأویل بوف کور* این فرضیه را تکمیل می‌کند:

شکل این خانه‌ها چنان غیرعادی است که به‌نظر بعضی از منتقدین «وصف سوررآلیستی» جلوه کرده است [...] آری، این بناهای عجیب که چون نقش حیرت‌انگیزی در سرتاسر بوف کور به‌چشم می‌خورد، همان است که در شمال شهر ری، نزدیک ابن‌بابویه قرار دارد و اکنون برج طغرل خوانده می‌شود (۱۳۷۷: ۱۳۰-۱۳۱).

حسین کریمان از قول رئیس اداره باستان‌شناسی نیز در پیوند با بناهای مکعبی نوشته است:

اثر تاریخی بسیار مهم و قابل توجه دیگر در مجاورت کارخانه سیمان، چهار بنای مکعب‌شکل سنگی و ساده است که در پشت کارخانه سیمان به مسافت چندصدمتری مشرق آن قرار دارد. طول و عرض هریک از این چهار بنای مکعب‌شکل هرکدام در حدود چهار متر است و در وسط آن‌ها مانند تنور یا چاه،

حفره‌ای خالی وجود دارد و به نظر نگارنده، این ساختمان‌های مرموز، آرامگاه‌های ایرانیان صدر اسلام است که دفن امواتشان مرحله تحولی را بین طرز دفن زردشتیان با مراسم تدفین آیین اسلام نشان می‌دهد و غیر از یکی از آن‌ها که از وسط منهدم شده، سه بنای دیگر کم‌وبیش صورت محفوظی دارد (کریمان: ۱۳۴۵: ۱ / ۳۷۴-۳۷۵؛ کریمان، ۱۳۵۰: ۱۷۳-۱۷۴).



پناهای سنگ و گچ قرون اول اسلام در سمت مشرق و خارج کارخانه سیمان شهری

۲-۳. مقصد

۲-۳-۱. کوهستان بزرگ شمالی ری (طبرک یا بی‌بی‌شهربانو)

راوی بوف کور همراه با کالسکه نعش‌کش به کوهی می‌رسد که این‌گونه توصیف می‌شود: «بعد از آن‌که مدت‌ها رفتیم نزدیک یک کوه بلند بی‌آب‌و‌علف کالسکه نعش‌کش نگه داشت من چمدان را از روی سینه‌ام لغزانیدم و بلند شدم» (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۶-۲۷).

این کوه همان است که در شمال ری قرار دارد؛ یعنی کوه بی‌بی‌شهربانو که شهر «ری زیرین» را دچار بن‌بست طبیعی کرده و در اغلب منابع جغرافیایی، به‌علت هم‌جواری با کوه نقاره‌خانه و قلعه معروف طبرک، به‌اشتباه از آن باعنوان «طبرک» یاد

شده است (ر.ک: کریمان، ۱۳۵۰: ۱۸، ۱۱۶، ۱۲۹ و ۱۳۳؛ حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۲: ۱۶۱؛ شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۶).

آنچه باعث برجستگی این کوه در میان کوه‌ها و تپه‌های ری شده و به آن جلوهای دگرگونه بخشیده، ارتفاع بلند و برهنگی آن (عدم رویش گیاه) است که در کانون توجه برخی جغرافی‌نویسان سده‌های سوم تا هفتم هجری بوده و شناسایی آن را در **بوف کور** آسان کرده است. در **آثار البلاد** آمده است: «ری شهری است مشهور [...] و آن شهری است عجیب در فضایی از زمین و به یکی از جوانب آن کوهی است برهنه که چیزی از نباتات بر آن نمی‌روید و آن را طبرک گویند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۳۴؛ قدیانی، ۱۳۷۹: ۴۲). یاقوت حموی نیز می‌گوید: «ری را دیدم و پهلوی آن کوهی است که هیچ گیاهی در آن نروید» (۱۳۸۰: ۲ / ۵۹۸؛ شیخ جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۱۶).

نگارندگان در مقاله «شهر کهن ری در بوف کور» (حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۲: ۱۶۱)، حبیب احمدزاده در کتاب **گفت‌وگو با سایه یا بوف کور چگونه ساخته و پرداخته شد** (۱۳۹۵: ۹۹) و محمد صنعتی در **ساخت‌شکنی روان‌تحلیل‌گرانه بوف کور: «صادق هدایت و هراس از مرگ»** (۱۳۸۰: ۴۸) به این کوه اشاراتی کرده‌اند.

بدین ترتیب، در دو بخش از **بوف کور** به این کوه و محوطه باستانی پشت آن اشاره شده و در هر دو بخش، ملاک تشخیص و شناخت، همین تأکید نویسنده بر بلندی و بی‌آب‌وعلفی آن بوده که این کوه را در کوهستان‌های ری شاخص کرده و در منابع جغرافیای تاریخی بر آن تأکید شده است. البته، در اثری منسوب به هدایت باعنوان **ضحاک و فریدون** در مجله **ایران آباد** (۱۳۳۹: ۹) به این کوه اشاراتی شده است:

«اخبارالبلدان» ابن‌القیه همدانی (نقل از نسخه عکسی وزارت معارف) زرتشتیان روایت می‌کرده‌اند که وقتی ضحاک را فریدون اسیر کرده بود و می‌برد، در راه به اصفهان رسید زنجیر ضحاک را به گرداگرد کوهی بست و با ستون‌ها و شمش‌های آهن محکم کرد همین‌که به نان خوردن نشست، ضحاک به وسیله سحر و جادو تمام این زنجیرها و شوشه‌ها را با کوهی که بر آن بسته بود با خود به هوا برداشت و فرار کرد و فریدون او را دنبال کرد ولی به او نرسید جز در شهر بزورند که ری باشد و آنجا با گرز گاوسار خویش چنان بر سرش کوفت که بیهوش بیفتاد پس او را گرفت و

به راه در کوه دماوند به زندان کرد. این کوهی که بیرون ری است همان است که ضحاک از اصفهان آورد و فریدون این کوه را نفرین کرده است که در زمستان و تابستان هیچ‌گاه بر آن چیزی نروید و برف بر آن نیاید و حیوان بر آن زندگی نکند و همچنین شده است و تا حشر هم چنین خواهد بود (به نقل از جهانگیر هدایت، ۱۳۹۵: ۱۱۲).

۲-۳-۲. محوطه نزدیک شاه‌عبدالعظیم

در توصیف محوطه پشت این کوه در **بوف کور** نیز ارجاعات جغرافیایی مشاهده می‌شود:

پشت کوه یک محوطه خلوت، آرام و باصفا بود، یک جایی که هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم. ولی به‌نظرم آشنا آمد. مثل اینکه خارج از تصور من نبود - روی زمین از بته‌های نیلوفر کبود بی‌بو پوشیده شده بود. به‌نظر می‌آمد که تاکنون کسی پایش را در این محل نگذاشته بود - من چمدان را روی زمین گذاشتم، پیرمرد کالسکه‌چی رویش را برگردانید و گفت: - این‌جا نزدیک شاه‌عبدالعظیم، جایی بهتر از این برات پیدا نمی‌شه، پرنده پر نمی‌زنه هان! (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۷).

همان‌گونه که بیان شد، برپایه نشانه‌های موجود، کوه یادشده در داستان، بی‌بی‌شهربانوست که در شمال ری قرار دارد. اما این کوه چونان مرزی طبیعی است که ری باستان (ری برین) را از ری نوساخته دوران اسلامی (ری زیرین) جدا کرده است؛ به‌گونه‌ای که ری زیرین در پای این کوه (جنوب کوه) افتاده و ری برین در پشت آن قرار گرفته است (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵: ۱۸ / ۱۶۷). زیارتگاه شاه‌عبدالعظیم نیز مانند کوه بزرگ ری در بخش شمالی شهر واقع شده و در «محل ری باستان در شمال حضرت عبدالعظیم و نزدیک آن قرار دارد» (قدیانی، ۱۳۷۹: ۴۴)؛ به‌طوری که شاه‌عبدالعظیم را از این کوه فاصله چندانی نیست و این کوه در سمت مشرق آستانه حضرت عبدالعظیم به‌پایان می‌رسد (ر.ک: کریمان، ۱۳۵۰: ۱۸۰). محلی که راوی داستان از آن سخن می‌گوید، «ری باستان» است که در بخش شمال‌غربی ری یکپارچه و در پشت کوه بزرگ شمالی آن موسوم به بی‌بی‌شهربانو واقع شده و زیارتگاه شاه‌عبدالعظیم در جنوب‌غربی این کوه و در فاصله‌ای اندک از آن قرار گرفته است (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۴).

۲-۳-۳. گورستان شمالی نزدیک شاه‌عبدالعظیم

از مکان‌های دیگری که در ادامه داستان از آن یاد می‌شود، گورستان شاه‌عبدالعظیم است:

پیرمرد خنده دورگه خشک و زنده‌ای کرد؛ به طوری که موهای تنم راست شد و گفت: - اگه حمال می‌خواستی من خودم حاضرم هان - یه کالسکه نعش‌کش هم دارم - من هر روز مرده‌ها رو می‌برم شاه‌عبدالعظیم خاک می‌سپرم‌ها، [...] خستگی بی‌پایانی در خودم حس کردم؛ رفتم در قبرستان کنار جاده روی سنگ قبری نشستم، سرم را میان دو دستم گرفتم و به حال خودم حیران بودم - ناگهان صدای خشک زنده‌ای مرا به خودم آورد، رویم برگردانیدم دیدم هیكلی که سر و رویش را با شال‌گردن پیچیده بود پهلویم نشسته بود [...] رویش را به من کرد و گفت: - حتماً تو می‌خواستی شهر بری، راهو گم کردی هان؟ لابد با خودت می‌گی این وقت شب من تو قبرسون چکار دارم - اما نترس، سروکار من با مرده‌ها، شغلم گورکنیس، بد کاری نیس هان؟ من تمام راه و چاه‌های اینجارو بلدم - (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۵ - ۳۰).

شهر ری را می‌توان به دو بخش شهری و گورستانی تقسیم کرد. گورستان آن، مانند شهرهای دیگر، در بیرون شهر واقع شده و گورستانی که در این بخش از داستان به آن اشاره می‌شود، همان گورستان شاه‌عبدالعظیم است که راوی داستان از آن یاد می‌کند و در نزدیکی همین کوهستان قرار دارد. محدوده این شهر مردگان از شرق به دامنه کوه بی‌بی‌شهربانو، بقعه بی‌بی‌شهربانو و برج آرامگاهی «گبری»، از غرب به امام‌زاده‌عبدالله، از شمال به کوه سرسره و از جنوب به بقعه حضرت عبدالعظیم منتهی است (ر.ک: قدیانی، ۱۳۷۹: ۱۶۵). این نقطه از دیرباز محل اجتماع گورستان‌های ری و تهران بوده که از گورستان‌های معروف آن «امین‌آباد»، «دولت‌آباد» و «چهارده‌معصوم» است.

۲-۳-۴. محوطه باستانی در میان تپه‌ها و کوه‌های کبود: «دز رشکان و درز امهران»

توصیف دیگری در بوف کور است که با «دز رشکان» و اطراف آن منطبق است:

دور خودم را نگاه کردم: اینجا محوطه کوچکی بود که میان تپه‌ها و کوه‌های کبود گیر کرده بود. روی یک رشته‌کوه آثار و بناهای قدیمی با خشت‌های کلفت و یک

رودخانه خشک در آن نزدیکی دیده می‌شد - این محل دنج، دورافتاده و بی‌سروصدا بود (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۸).

این توصیف را می‌توان با وصف دژ رشکان سنجد:

قلعه [...] بر بالای کوه [...] ساخته شده، قسمت‌هایی هم در جلگه جنوب کوه ضمیمه قلعه شده است، و باروهای خشتی عظیم در بالای کوه و کف جلگه هنوز باقی است، و همچنین، دیوارهای سنگی روی کوه، شالوده ابنیه درون باروی قلعه بوده است [...] این مکان را آبی فراوان و هوایی بالنسبه خوش بوده و ظاهراً بناهای مجاور چشمه‌علی که آثار خرابه‌های آن هنوز باقی است از فروع بناهای این محلت بوده است (کریمان، ۱۳۴۵: ۱ / ۲۹۴-۲۹۷).

هدایت در بازپرداخت داستانی همین مناطق می‌نویسد:

فهمیدم که یک نفر هم‌درد قدیمی داشته‌ام - آیا این نقاش قدیم، نقاشی که روی این کوزه را صدها یا شاید هزاران سال پیش نقاشی کرده بود هم‌درد من نبود؟ آیا همین عوالم مرا طی نکرده بود؟ تا این لحظه من خودم را بدبخت‌ترین موجودات می‌دانستم ولی پی بردم زمانی که روی آن کوه‌ها در آن خانه‌ها و آبادی‌های ویران، که با خشت‌های وزین ساخته شده بود مردمانی زندگی می‌کردند که حالا استخوان آن‌ها پوسیده شده و شاید ذرات قسمت‌های مختلف تن آن‌ها در گل‌های نیلوفر کیبود زندگی می‌کرد (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۳۲).

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد این محوطه نیز در شمال ری باشد، جایی نزدیک کوه بزرگ ری و شاه‌عبدالعظیم و احتمالاً نزدیک رود چشمه‌علی. شمیسا نیز به این موضوع اشاره کرده است:

یک رشته‌کوه که روی آن آثار و بناهای قدیمی است، همان تپه‌های کهنه و قدیمی شهر ری است نزدیک مظهر چشمه‌علی (نهر سورن) که در آن آثار باستانی ارزشمندی کشف شده است و آن رودخانه خشک همان چشمه‌علی است که سابقاً رود بزرگی بوده (۱۳۷۶: ۲۰۹).

در مناطق باستانی ری در شمال این شهر و در محوطه‌ای نزدیک شاه‌عبدالعظیم و کوه بی‌بی‌شهربانو بناهای بازمانده از دوران اشکانیان بر فراز کوه سرسره به چشم می‌خورد. این بناها بر بلندای صخره و نزهتگاه چشمه‌علی واقع شده‌اند و تمام تپه‌های محصور اطراف را

آثاری بازمانده از دهکده‌های باستانی و باروی خشتی ری دربرگرفته و این بناها در شمال غربی ری و در همسایگی شاه‌عبدالعظیم و کوه بزرگ ری واقع شده است:

به نزدیکی مظهر چشمه‌علی (رود سورن) تپه‌هایی وجود دارد که بسیار کهنه و قدیمی است [...] در دو سوی سرچشمه این آب - که در سابق به نام «دژ رشکان» نامیده می‌شده - تپه‌ها و آثار بناهای بزرگی مشهود است که به احتمال قوی در عهد آبادی، به مناسبت آب فراوان و لطافت هوا، مقرّ مرزداران و بزرگان شهر بوده است (کریمان، ۱۳۴۵: ۸/۱ و ۱۳۳).

با توجه به اینکه «دژ رشکان» از بناهای شاهان اشکانی بوده است و خاندان سورن نیز در امتداد این رود مستقر بوده‌اند، بعید نیست که بناهای یادشده نیز متعلق به این خاندان باشد. چنان‌که در زامهران و دهکده مهران نیز - که از محلات باستانی ری بوده و به خاندان مهران، آخرین مرزبانان ری، تعلق داشته - در همین بخش و در همسایگی دررشکان بوده و به همین نقاط شاه‌نشین ری اطلاق می‌شده است:

در زامهران [...] مخفف دروازه مهران است که در شمال غربی ری قرار داشته [...] این محلت از آبادترین برزن‌های شمالی ری برین در عصر ساسانیان و قرون اسلامی بود [...] و خاندان مهران که سال‌ها مرزبانی ری را داشتند در این محلت مقیم بوده‌اند (همان، ۱۹۷-۱۹۸ و ۲۴۱).

این خاندان در دو سوی خیابان شهر ری فعلی، در فاصله سه‌راه سیمان تا حدود امامزاده عبدالله مقیم بوده‌اند و قرارگاه مرزبانان و دیگر بزرگان این گروه همان کاخ رفیع «رشکان» و بناهای اطراف چشمه‌علی بوده است (همان، ۳۱۷).
ظاهراً حدود محلت بزرگ دژ رشکان [...] برطبق اسامی اماکن چنین بوده است: از سوی شمال حدود خیابان سیمان، از سوی مشرق تا مسافتی پس از باروی کهنه باستانی، از سوی جنوب پیرامون ابن بابویه و برج طغرل و از سوی مغرب به نزدیکی راه آهن کهنه حضرت عبدالعظیم پیش از خیابان شهر ری (همان، ۲۹۸-۲۹۹).

۲-۳-۵. دروازه باستانی شهر (دررشکان یا دروازه دولاب)

یک مرتبه ملتفت شدم که از دروازه خارج شده‌ام - حرارت آفتاب با هزاران دهن مکنده، عرق تن مرا بیرون می‌کشید [...] حس می‌کردم که امروز دلم تهی و بته‌ها

عطر جادویی آن زمان را گم کرده بودند، درخت‌های سرو بیشتر فاصله پیدا کرده بودند، تپه‌ها خشک‌تر شده بودند - موجودی که آن وقت بودم دیگر وجود نداشت و اگر حاضرش می‌کردم و با او حرف می‌زدم نمی‌شنید و مطالب مرا نمی‌فهمید. صورت یک نفر آدمی را داشت که سابق بر این با او آشنا بوده‌ام ولی از من و جزو من نبود (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۵۳).

شهر ری دارای دروازه‌هایی چهارگانه بوده که از چهار سوی شهر باز می‌شده است؛ اما دروازه مورد نظر باید از دروازه‌های شمالی شهر باشد که به محوطه قلعه‌وار در نزدیکی نهر سورن و کوه بزرگ ری می‌رسد. این دروازه احتمالاً دررشکان یا (دروازه دولاب) است که در نزدیکی دز رشکان و در شمال غربی ری (جنوب شرقی تهران) قرار داشته و از دروازه‌های باستانی ری برین و مربوط به اشکانیان بوده است:

در شمال ری دو دروازه در دو سوی مشرق و مغرب کوه احداث کرده بوده‌اند. دروازه نخستین به نام کوهکین و دیگری به نام دولاب بوده است [...] دروازه این محلت که به سوی دولاب باز می‌شده و از آنجا نیز به طبرستان می‌رفته‌اند، به مناسبت دز رشکان به نام «دررشکان» یا «درشقان» و به مناسبت دولاب «دروازه دولاب» نامیده می‌شده [...] این محل [...] به اشکانیان نسبت دارد و دراصل «در ارشکان» منسوب به ارشک بوده است [...] در حدود محل این دروازه امروز پل کارخانه سیمان پی افکنده شده و از آنجا از طریق خیابان ابن بابویه به شهر باستانی ری می‌روند (کریمان، ۱۳۴۵: ۱ / ۲۴۰-۲۴۱ و ۲۹۸-۲۹۹).

این دروازه همچنین معبری است که از طریق محله چاله میدان، تهران را به ری باستان وصل می‌کند (ر.ک: نوربخش، ۱۳۸۱: ۲ / ۸۱۱-۸۱۲).

۲-۳-۶. نهر سورن و دز رشکان

از مکان‌های دیگری که آشکارا در بوف کور از آن‌ها یاد شده و با انگاره نویسنندگان این مقاله پیوند دارد، «نهر سورن و قلعه باستانی آن» است. راوی می‌گوید:

نزدیک نهر سورن که رسیدم جلوم یک کوه خشک خالی پیدا شد. هیکل خشک و سخت کوه مرا به یاد دایه‌ام انداخت، نمی‌دانم چه رابطه‌ای بین آن‌ها وجود داشت. از کنار کوه گذشتم، در یک محوطه کوچک و باصفایی رسیدم که اطرافش را کوه

گرفته بود و بالای کوه یک قلعه بلند که با خشت‌های وزین ساخته بودند دیده می‌شد. در این وقت احساس خستگی کردم، رفتم کنار نهر سورن زیر سایه یک درخت کهن سرو روی ماسه نشستم. جای خلوت و دنجی بود. به نظر می‌آمد که تا حالا کسی پایش را اینجا نگذاشته بود. ناگهان ملتفت شدم دیدم از پشت درخت‌های سرو یک دختر بچه بیرون آمد و به طرف قلعه رفت. لباس سیاهی داشت که با تاروپود خیلی نازک و سبک گویا با ابریشم بافته شده بود [...] آیا او موجودی حقیقی و یا یک وهم بود؟ آیا خواب دیده بود و یا در بیداری بود، هرچه کوشش می‌کردم که یادم بیاید بیهوده بود - لرزه مخصوصی روی تیره پشتم حس کردم به نظر آمد که در این ساعت همه سایه‌های قلعه روی کوه جان گرفته بودند و آن دخترک یکی از ساکنین سابق شهر قدیمی ری بوده (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۵۴-۵۵).

نهر سورن که به نام‌های «روده» و «چشمه‌علی» شناخته شده، یکی از دو نهر بزرگی است که در کتاب‌های جغرافیایی سده‌های سوم تا هفتم هجری از زبان یاقوت حموی، ابودلف، اصطخری و دیگران آمده است. یاقوت در *معجم البلدان* درباره رود سورن می‌گوید: «سورین هذا بكسر الراء... نهر بالری» (۱۸۶۶: ۱۸۶). ابودلف در *الرساله الثانيه* می‌نویسد: «و بها ماء يقال له السورین» (ینوعی خزرجی، ۱۹۶۰: ۳۲). اصطخری نیز در *مسالك الممالک* می‌گوید: «و لهم فی المدینة نهران للشرب: احدهما یسمى سورقتی» (۱۹۲۷: ۱۲۲). سرچشمه این رود در شمال غربی ری و در محل ری باستان قرار داشته است. نام این رود برگرفته از نام خاندان باستانی «سورن»، از اشراف و مرزداران بزرگ ری، در زمان فرمانروایی اشکانیان و ساسانیان بوده که بعد از پادشاه، از مقام مهمی برخوردار بوده و وظیفه تاج‌گذاری پادشاه را برعهده داشته‌اند (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵: ۱/۱۳۰-۱۴۳؛ احمدزاده، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

در کنار این رود، نخستین بنای شهر باستانی ری پی افکنده شده و آثار برجای مانده از آن، شامل ساختمان‌ها و سفال‌های کشف‌شده از این بخش، گواه آبادانی‌اش از دوره‌های پیشین بوده است (ر.ک: کریمان، ۱۳۴۵: ۱/۱۵).

در شمال غربی جلگه ری موسوم به «ری برین» بر فراز مظهر این رود، قلعه‌ای باستانی قرار داشته که با خشت‌های وزین ساخته شده و از دوره اشکانیان بازمانده است.

در عهد اشکانیان و سراسر دوره ساسانیان [...] مرزبانان ری [که] از خاندان مهران [و] از منتسبان به اشکانیان بوده‌اند آنجا را دز رشکان می‌گفته‌اند [...] به زمان آل‌بویه، فخرالدوله قلعه و بناهای آن را از نو بساخت و آن دز و محلت آن را فخرآباد نامید به عهد سلجوقیان و پس از آن، مجدداً به همان نام باستانی دز رشکان بازخواندند (همان، ۲۹۲-۲۹۸).

وصف این قلعه و بناهای مجاور آن در کتاب‌های جغرافیای تاریخی آمده است (ر.ک: ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۶۱؛ اولیاء‌الله آملی، ۱۲۸۲: ۱۸؛ مرعشی، ۱۲۶۶: ۱۵؛ حموی، ۱۸۶۶: ۸۵۵).

کریمان نیز در وصف این قلعه نوشته است:

قلعه [...] بر بالای کوه [...] ساخته شده، قسمت‌هایی هم در جلگه جنوب کوه ضمیمه قلعه شده است و باروهای خشتی عظیم در بالای کوه و کف جلگه هنوز باقی است و همچنین دیوارهای سنگی روی کوه، شالوده ابنیه درون باروی قلعه بوده است [...] این مکان را آبی فراوان و هوایی بالنسبه خوش بوده [...] این بخش از ری ظاهراً در قدیم به‌ویژه در عهد اشکانیان بدان مناسبت که در نزدیکی مظهر چشمه‌علی و دیگر چشمه‌ها و کاریزها که دارای آبی سالم بوده‌اند قرار داشته و نیز چون شمالش باز بوده و هوایی سالم داشته به بزرگان شهر یعنی ملوک و شاهزادگان و ولات و امرا و اشراف تخصیص یافته بوده است (کریمان، ۱۳۴۵: ۸/ ۱۸-۱۹ و ۲۹۴-۲۹۷).

۳. نتیجه

یکی از علاقه‌های صادق هدایت توجه به تاریخ و فرهنگ گذشته ایران است و این توجه هنگامی بیشتر می‌شود که شکوه و عظمت و رونق گذشته را ازدست‌رفته می‌بیند. یکی از شهرهایی که اعتبار گذشته خود را ازدست داده و هدایت بارها از آن نام برده، شهر ری است. او همین شهر ری را مکان مهم‌ترین اثر خود یعنی **بوف کور** قرار داده است. پرداخت ابهام‌آمیز و فضاهای مه‌آلود این رمان مانع از آن شده است که بتوان مکان رویدادهای این داستان را به روشنی بازشناخت؛ از این رو، بیشتر کسانی که در پیوند با مکان این اثر سخن گفته‌اند، بسیاری از صحنه‌های طبیعی توصیف‌شده را خیالی و سوررئال انگاشته‌اند؛ اما توجه به موقعیت‌های مختلف شهر ری و اطراف آن

در زمان‌های گذشته برپایه گزارش‌های تاریخی - جغرافیایی و انطباق آن با توصیفات رمان **بوف کور**، بر بخشی از تاریکی‌های این رمان پرتو می‌افکند و برخی ابهام‌های آن را، به‌ویژه در پیوند با مکان رویدادهای این اثر، برطرف می‌کند.

البته هنوز هم نمی‌توان باطمینان گفت که در مکان **بوف کور** ابهامی وجود ندارد؛ اما می‌توان با انگاره‌ای برآمده از نشانه‌های درون رمان و برپایه اشاره‌های آشکار و پنهان راوی، به یافته‌هایی رسید و از این رهگذر، به بازسازی مکان اثر دست زد. شیوه نگارش باستان‌گرایانه هدایت و مطالعات او در حوزه جغرافیای تاریخی به‌ویژه ری باستان و نیز کشفیات باستان‌شناسی محدوده چشمه‌علی از ۱۳۰۰-۱۳۱۵ که دربرگیرنده دژ باستانی و محوطه شمال‌غربی جلگه ری (سورن) بوده است، احتمالاً یکی از انگیزش‌ها و عوامل شکل‌دهنده این بازسازی مکانی است که در **بوف کور** دیده می‌شود.

منابع

- آملی، اولیاءالله (۱۲۸۲). **تاریخ رویان**. تصحیح عباس خلیلی. تهران: اقبال.
- احمدزاده، حبیب (۱۳۹۵). **گفت‌وگو با سایه یا بوف کور چگونه ساخته و پرداخته شد**. تهران: سوره مهر وابسته به حوزه هنری.
- اشرف، احمد (۱۳۵۳). «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی». **نامه علوم اجتماعی**. ش ۴. صص ۷-۴۹.
- اصطخری، ابن اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی (۱۹۲۷). **المسالك والممالك**. چاپ لیدن.
- بهارلوئیان، شهرام و فتح‌الله اسماعیلی (۱۳۷۹). **شناخت‌نامه صادق هدایت**. تهران: نشر قطره.
- حسن‌لی، کاووس و سیامک نادری (۱۳۹۱ الف). «تبارشناسی نقاشی، نساجی و سفال‌گری در بوف کور صادق هدایت». **نشریه علمی- پژوهشی (الدراسات الادبیه بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی لبنان)**. ش ۷۹-۸۱. صص ۴۹-۸۲.
- _____ (۱۳۹۱ ب). «مناسک تدفین و آیین‌های گورستانی در آثار داستانی صادق هدایت». **نشریه علمی- پژوهشی (ادب پژوهی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان)**. ش ۲۲. صص ۹-۳۲.

- _____ (۱۳۹۲). «شهر کهن "ری" در بوف کور: بازخوانی عناصر فرهنگی، اجتماعی و جغرافیای تاریخی». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۶. ش ۲۳. صص ۱۴۹-۱۷۰.
- _____ حموی رومی بغدادی، ابی‌عبدالله یاقوت (۱۸۶۶-۱۸۷۰). *معجم البلدان*. ج ۲ و ۳. چاپ افسست به اهتمام کتابخانه اسدی از روی چاپ ۱۸۶۶-۱۸۷۰ اروپا.
- _____ (۱۳۸۰). *معجم البلدان*. ترجمه علینقلی منزوی. ج ۲. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- _____ شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). *داستان یک روح*. تهران: فردوس.
- _____ شیخ جابری انصاری، میرزا حسن‌خان (۱۳۲۱). *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*. اصفهان: روزنامه و مجله خرد.
- _____ صنعتی، محمد (۱۳۸۰). *ساخت‌شکنی روان تحلیل‌گرانه بوف کور صادق هدایت و هراس از مرگ*. تهران: نشر مرکز.
- _____ غیاثی، محمدتقی (۱۳۷۷). *تأویل بوف کور*. تهران: نیلوفر.
- _____ فرزانه، م. ف. (۱۳۷۶). *آشنایی با صادق هدایت*. تهران: نشر مرکز.
- _____ قدیانی، عباس (۱۳۷۹). *جغرافیای تاریخی ری (رگا)*. تهران: آرون.
- _____ قزوینی، محمدمرادبن عبدالرحمن (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*. تصحیح دکتر سید محمد شاه‌مرادی. ج ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ کاتب، بهاء‌الدین محمدبن حسن‌بن اسفندیار (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*. به تصحیح عباس اقبال. به‌اهتمام محمد رضانی. ج ۱. تهران: خاور.
- _____ کریمان، حسین (۱۳۴۵). *ری باستان*. ج ۱. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- _____ (۱۳۵۰). *برخی از آثار بازمانده از ری قدیم*. تهران: انتشارات دانشگاه ملی.
- _____ مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۲۶۶ق). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به‌اهتمام برنهارد دارن. سن پترزبورگ.
- _____ میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷). *صد سال داستان‌نویسی ایران*. ج ۱ و ۲. تهران: نشر چشمه.
- _____ نوربخش، مسعود (۱۳۸۱). *تهران به روایت تاریخ*. تهران: نشر علمی.
- _____ هدایت، صادق (۱۳۵۶الف). *بوف کور*. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۵۶ب). *سگ ولگرد*. تهران: جاویدان.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷؛ ۱۳۹۴). *صادق هدایت از افسانه تا واقعیت*. ترجمه فیروزه مهاجر. ج ۲. تهران: طرح نو.
- ینوعی خزرچی، ابی دلف مسعربن مهلهل (۱۹۶۰). *الرساله الثانيه*. عنی بنشرها و ترجمتها و تعلیقا بطرس بولغاكوف و أنس خالدوف. مسكو.
- Amoli, O. (1903). *Tarikhe- Rouyan*. Reformed by Abbas Khalili. Tehran: Eghbal. [in Persian]
- Ahmadzadeh, H. (2016). *Goftogu ba Sayeh*. Tehran: Sooreh Mehr. [in Persian]
- Ashraf, A. (1974). "Vijegiha° ye Tarikhi° ye Shahrneshini dar Iran-e doure-ye Eslami". *Nameh-ye Oloum-e Egtelai*. No. 4. pp. 7- 49. [in Persian]
- Bahar Louyan, Sh. & F. Isamily (2000). *Shenakhnameh Sadeq Hedayat*. Tehran: Ghatreh. [in Persian]
- Estakhri, E.E. (1927). *Al-masalek va Al-mamalek*. Leiden. [in Persian]
- Hasanli, K. & S. Naderi (2012). "Tabarshenasi-e Naghashi, Nassaji Va Sophalgari Dar Boof Koor Sadeq Hedayat". *Alderasat Al Adabi: Journal of Faculty of Letters & Humanities: University of Lobnan*. No. 79, 80 & 81. pp.49- 82. [in Lobnan]
- (2012). "Manasek-e Tadfin Va Ainhay-ye goorestani Dar Asare dastani-e Sadegh Hedayat Works". *Adab Pajouhi: Journal of Faculty of Letters & Humanities University of Guilan*. No. 22. pp. 9- 32. [in Persian]
- (2013). "shahre-e kohan-e Ray Dar Boof-e Koor". *Naghd Adabi: Journal of Faculty of Letters & Humanities: University of Tarbiat Modarres*. No. 23. pp.149- 170. [in Persian]
- Hamavi, Y. (1866- 1870). *Mo'jam Al-boldan*. Vol. 2 & 3. Tehran: Asadi. [in Persian]
- (2001). *Mo'jam Al-boldan*. A. Monzavi (Trans.). Vol. 2. Tehran: Miras-e Farhangi. [in Persian]
- Shamisa, S. (1997). *Dastan-e yek Rouh*. Tehran: Ferdousi Press. [in Persian]
- Sheykh Jaberiy-ye Ansari, M.H. (1942). *Tarikh-e Esfahan-o Rey-o hame-ye jahan*: Tehran:kherad. [n Persian]
- Sanati, M. (2001). *Sadegh Hedayat Va Haras-e Az Marg*. Tehran: Markaz. [in Persian]
- Ghiyasi, M.T. (1998). *Tavil-e Boof-e Koor*. Tehran: Niloufar. [in Persian]
- Farzaneh, M. (1997). *Ashenai Ba Sadegh Hedayat*. Tehran: Markaz Press. [in Persian]
- Ghadyani, A. (2000). *Goghraphia-ye Tarikhi-e Ray*. Tehran: Aroon. [in Persian]
- Ghazvini, M. (1994). *Asar Al- balad va Akhbar Al- ebad*. Reformed by M. Shahmoradi. Vol. 2. Tehran: Tehran University. [in Persian]

- Kateb, E.E. (1941). *Tarikh-e Tabarestan*. Reformed by A. Eghbal and M. Ramezani. Vol. 1. Tehran. [in Persian]
- Kariman, H. (1966). *Ray-e Bastan*. Vol. 1. Tehran: Anjoman-e Asar-e Melli. [in Persian]
- (1971). *Barkhi Az Asare bazmandeh Az Ray-e Ghadim*. Tehran: Melli University. [in Persian]
- Mar ashi, S.Z. (1847). *Tarikh-e Tabarestan-o Rouyan-o Mazandaran*. Sanpiterzborg. [in Persian]
- Mirabedini, H. (1998). *Sad sall dastannevisi-e Iran*. Tehran: Cheshmeh. [in Persian]
- Noorbakhsh, M. (2002). *Tehran be ravayat-e Tarikh*. Tehran: Elmi. [in Persian]
- Hedayat, S. (1977a). *Bouf-e Koor*. Tehran: Javidan. [in Persian]
- (1977b). *Sag-e velgard*. Tehran: Javidan. [in Persian]
- (2016). *Asare nayab-e Sadeq-e Hedayat*. Reformed by Jahangir Hedayat. Tehran: Ghatreh. [in Persian]
- Homayoun Katouziyan, M.A. (1998). *Sadegh Hedayat Az afsaneh ta vagheiat*. F. Mohajer (Trans.). Tehran: Tarh-e Now. [in Persian]
- Yanboei Khazragi, A. (1960). *Alresalat ol Saniyeh*. Translate and Reformed by B. Bolkgof & A. Khaledof. Moscow. [in Persian]